

دو رثاء پروفیسر دکتور محمد عثمان هاشمی

بسمه تعالی

ما همه از خداوند (ج) بوده و بازگشت مان به سوی اوست.

روزی طبق معمول به سایت های انترنتی افغانی ما سر میزدم که در سایت وزین گفتمان مطلبی با عنوان "فرار از کام مرگ" نوشته دکتور محمد عثمان هاشمی توجه ام را جلب نمود. قبل از خواندن مطلب فوق، خیلی ها خرسند گردیدم. بفرآنکه استاد محبوب ما در قید حیات بوده و به زودی خواهم توانست با ایشان ارتباط قائم نمایم. از اینرو فوراً با برادرمان آقای اسدالله الم، گرداننده سایت وزین گفتمان در تماس شده و ایمیل آدرس استاد هاشمی را از ایشان طلب نمودم که متأسفانه جواب دور از آنچه توقع داشتم بوده و از مرگ جان گذاز ایشان مطلع گردیدم.

با مرحوم استاد هاشمی در دانشگاه کابل و در کمیته ارزیابی اسناد علمی همکار و همیار بودم. چون بنده استاد پولی تخنیک کابل بودم و فاصله ما با مرکز دانشگاه کابل در حدود پنج کیلومتر بوده و ما غیر از روزهای که کمیته ارزیابی اسناد علمی دایر میبود، باهم نمی دیدیم و شناسائی قبلی هم نداشتیم.

در مدت که با مرحومی در کمیته فوق همکار بودم، ایشان را یک انسان نهات منطقی و دانشمند، خوش رفتار و خوش کردار، خوش اخلاق و معاشر یافتم که از آنرو محبت و صمیمیت ایشان در قلبم جا گرفته بود. این همکاری ما در کمیته ارزیابی اسناد علمی، در سالهای اخیر ریاست جمهوری داوودخان بود و مجموعاً در آن کمیته دوازده استاد از فاکولته

های مختلف که تحصیل یافتگان ممالک مختلف بودند عضویت داشتند و ریاست کمیته را معاون علمی دانشگاه کابل بعهدده داشتند. در روزهای معینه با هم جمع شده و اسناد علمی رسیده را ارزیابی و بررسی می نمودیم.

از جفای روزگار و از شوربختی مردم افغانستان، توسط فرزندان ناخلف و نوکران روس های ملحد، فاجعه هفتم ثور بوقوع پیوست. غلامان حلقه بگوش و خائنان وطن فروش قدرت سیاسی میهن محبوب ما را بدست گرفتند. این بی وجدانها از بالاتاپائین در تمام ادارات مملکت، جاهلان و کاسه ليسان و غلامان گوش بفرمان روس ها، یعنی خلقی ها و پرچمی ها را حاکم بر سرنوشت مردم مظلوم و وطن محبوب ما گردانیدند. هر که وطنپرست و مخالف این جانیان و وطنفروشان بود، یا کشته، یا زندانی و یا مجبور به ترک وطن محبوب، خانه و کاشانه و دارو ندار خود گردیده مانند بنده بایک دست لباس جان و یک مقدار پول ناچیز با قبول خطرات بسیار زیاد از وطن فرار نمودند.

این وطنفروشان دیده آنرا نداشتند که حتی در کارهای بسیار معمولی و بدون کدام امتیاز مادی و رضا کارانه، مانند همین کمیته ارزیابی اسناد علمی، غیر از خودشان کسی دیگری را ببینند، از همین رو بنده را از آن کمیته منفک نموده و در عوض یکی از همقطاران خود، یک پوهاند مستعجل و بی سواد (داکتر امیرگل میرزاد) را که ترفیعات علمی وی بدون داشتن اثرات علمی لازمه و طی مراحل معمول، بصورت فوق العاده اجرا میگردد، عضو آن کمیته نمودند.

بعد از انفکاکم از کمیتهء فوق الذکر، از آن کمیته و متباقی اعضای آن چندان اطلاعی نداشتم. بعضاً میشنیدم که استاد هاشمی فرار نموده اند و گاهی میشنیدم که گرفتار حیوانات وحشی خلقی و پرجمی شده اند. تا زمانی که خودم ترک وطن محبوبم را نکرده بودم، از ایشان هیچ اطلاعی موثقی نداشتم.

نوشتهء مرحومی "فرار از کام مرگ" را به خواندن شروع نموده و هر اندازه که میخواندم در غم و اندوه من افزوده میشد. از زجر بیحد و حصر که از دست آن حیوان وحشی، اسدالله سروری، آن بی خدا و گرگ دوپا، همکاران وی و بعد از بردن استاد هاشمی در وزارت داخله و تسلیم نمودن وی به قصاب بی رحم و غلام حلقه به گوش روسها یعنی صمد ازهر (قاتل مرحوم میوند وال) و جلادان همدست وی، بی نهایت متأثر گردیدم.

در وزارت داخله بعد از زجر دادن بی اندازه، اسلم و طنجانار (وطن فروش خائن)، سروری بدتر از شمر و ظالمتر از ظالمترین حیوان وحشی و درنده با یک نوکر دیگر، نیمهء شب به اتاق که استاد هاشمی محبوس بود آمده و با تمسخر و استهزا و فخر فروشی از غلامی و نوکری دشمنان وطن، حکم اعدام را به وی اعلام نمودند. بعد از آن صید گرفتار خود را با چشم ها، دست ها و پاهای بسته توسط موتر مخصوص سر پوشیده و تاریک به زندان پلچرخ انتقال دادند.

استاد هاشمی هر لحظه که طی میشد، لحظات آخر عمر خود فکر کرده و راجع به وطن محبوبش، والدین ریش سفید و سر سفیدش، همسر مهربان و اطفال خور دسالش غرق تفکرات گوناگونی بوده و حالتی داشته که غیر از خودش و خدایش هیچ فرد دیگری تصور آنرا نمیتواند بکند.

در زندان پلچرخی یک حیوان درنده وبی خدا به نام سید عبدالله بصفت قومندان زندان کار میکرد، وی چه ظلم های نبود که بالای همه مظلومان اسیر و گرفتار در آن زندان نمی کرد. همه زندانی ها از دست وی روز چندین بار روحاً اعدام میشدند. بلاخره یک جوان غازی بنام سیداکبر از جان خودگذشت و با کاردیکه به همین منظور تهیه نموده بود با یک حمله جانانه و غافلگیرانه شکم منحوس سید عبدالله را پاره نموده و شرّ آن غدار را از سر محبوسین مظلوم برطرف نمود. مگر جانیان همکار سید عبدالله بلاوقفه باتیر باران نمودن وی جان شیرینش را گرفتند.

سید اکبر بااین حرکت متحورانه جان خود را از دست داد ولی نام نیک کمائی کرده و جنات النعیم را منزل و مأوای ابدی خود نمود. هم غازی وهم شهید راه حق گردید. خداوند رحمتش کناد!

استاد هاشمی بایک تعداد زیاد علما و نخبه های وطن، باهزاران مظلوم و بیگناه دیگر در زندان پلچرخی ماندند تا حفیظالله لعین به جهنم واصل و اشغال وطن ما باهمکاری خائن ملی، ببرک کارمل و سایر پرچمی های دون صفت و بیگانه پرست بوقوع پیوست.

ببرک کارمل درپاداشت بیگانه پرستی و قبول غلامی بی قید و شرط به اریکهء قدرت ظاهری نشست ولی درحقیقت صلاحیت و قدرت نوشیدن جرعهء آبی را بدون اجازهء باداران روسی خود نداشت (هیئات من الزلة). چندروز بعد یک تعداد زیاد محبوسین منجمله محبوسین سیاسی را آزاد نمودند. در آنجمله استاد هاشمی بعد ازسپری نمودن بالغ برهیجده ماه، از زندان آزاد گردید.

این آزادی زندانیان فقط برای فریب و جلوه دادن ترحم بر بیگناهان و انداختن تمام مسؤلیت ها بگردن وطنفروشان قبلی بود.

استادهاشمی بعد از رهایی از زندان کوچک پلچری، بزندان عمومی شهر (کابل) وارد و شدیداً تحت تعقیب قرار داشت. برای مدت کوتاهی دوباره به صفت استاد فزیولوژی فاکولتهء طب کابل شروع بکار نمود. هر چند وی از دل و جان خواهان خدمت بوطن محبوب و اولاد وطن خود بود، مگر از دست غلامان و نوکران روس نمی توانست آنطوریکه دلش میخواست خدمت نماید. بلاخره چارهء ندید جز آنکه از وطن محبوب و زادگاه دوست داشتنی خود فرار و ترک وطن نماید.

مشکلات زیادی را که در راه هجرت متحمل شدند، یادم را از زمان هجرت خودم با همسر و پنج طفل که سه شبانه روز را از کوه ها و دره های صعب العبور و بسیار خطرناک، گاهی پیاده و گاهی بسواری اسب های بی جلو و بی افسار، سپری نموده بودیم، می آورد.

استاد محترم ما با تحمل مشکلات زیاد جسمی و روحی از لطف الهی به پشاور پاکستان وارد گردیدند. بعد از مدت کوتاهی روانه فرانسه شده و از آنجا برای تدریس فزیولوژی در یونیورسیتی کازابلانکا در المغرب، از طرف دولت فرانسه اعزام گردیده و مدت چهارده سال را در آنجا تدریس نمودند.

لعنت خدا بر وطن فروشان و بیگانه پرستان خلق و پرچم که وطن عزیز ما را از وجود همچو استادان ورزیده به سویهء بین المللی و هزاران عالم و دانشمند دیگر که سرمایهء بزرگ معنوی کشور بودند بی بهره و بی نصیب نمودند. در مملکتی که تقریباً هشتاد درصد مردم آن بیسواد و شدیداً در فقر علما و دانشمندان، پروفیسرها، حقوق دانان، اقتصاد دانان، انجیران و کادرهای فنی و مسلکی بودند، آن اندازهء محدود و انگشت شماری را که داشتیم، به نحوی از انحا توسط این خائنین ملی تلف

گردیده و یا ترک وطن نمودند. در عوض پوهاندهای مستعجل و بیسواد
علمای بی علم و انجنیران فاقد از فهم علوم انجنیری، به خورد مردم
ومملکت عزیز ما دادند. عجب دوران خرخری و خرسواری بود که از
برکت انقلاب شکوهمند وطن فروشی!!! تا امروز وطن ما آرام نبوده
ومیلیونها انسان بیگناه جانهای شیرین خود را از دست دادند. ملیونها هم
وطن ما مهاجر و اسپند و اربه هر گوشه این کرهء خاکی تیت و پاشان
گردیدند، مملکت ما به ویرانه مبدل گردید.

پروفسور دکتور محمد عثمان هاشمی بعد از ختم تدریس در کازابلانکا
دوباره به فرانسه بازگشت نموده و بلاخره از آنجا به اضلاع متحدهء
امریکا مهاجرت نمودند.

این استاد بزرگوار دور از زادگاه و میهن عزیزش بتاريخ ۶، ۹، ۲۰۱۴
در اضلاع متحدهء امریکا و در عالم غربت داعی اجل را لبیک گفته و به
حق پیوستند. روح شان شاد و جنات النعیم منزل و مأوای شان باد!
سعد یا مرد نکونام نمیرد هرگز
مرده آنست که نامش به نکوئی نبرند.

در اخیر با اظهار عجز و ناتوانیکه در شعر و شاعری و ادبیات داشته
و دارم با خواندن تراژیدی "فرار از کام مرگ" و الحامی که از آن گرفتم،
سرودهء

ذیل را خدمت دوستان مرحومی پروفسور دکتور محمد عثمان هاشمی
تقدیم داشته و امید است تا کاستی ها و نواقص آنرا به دیدهء اغماض
بنگردند.

شهید غربت

برفته ها شمی از کشور ما

به خاک تیره، والا گوهر ما
شهید غربت و هجران میهن
به نیکی نام وی بوم وبر ما

.....

زمانی بودمی همکار و همیار
به دانشگاه کابل، سالها پار
به ناگه ناپدید از جمع ما شد
ندانستیم فراریست یا گرفتار

.....

ز ظلم خائنان خلق و پرچم
بشدا فغانستان از عالمان کم
به صدها عالم ما گشته گشتند
ویا ترک وطن بنموده پیهم

.....

چو این استاد هزاران شخص دیگر
گرفتار و اسیر دست چاکر
کشیدند زجر بی حد را زدوان
نمایند شکوه ها در روز محشر

.....

زدست سروری یک گرگ خونخوار
بدیده هاشمی ما زجر بسیار
پس از وی گرگ های زیر دستش
شکنجه کردندش، خارج ز گرفتار

.....

به تعقیب عذابکش در صدارت

ببردند هاشمی را دروزارت*
در آنجا وحشیان نوکر روس
به جان وی فتادند، باشرارت

.....

صمد از هر، آن جانی بی رحم
سگی دیوانه از خلق و پرچم
شب و روزش بُدی در خدمت روس
به پیش دشمنان، دائم سرش خم

.....

پس از چندروز و شب استاد نامی
روانه شد به زندان، پلچرخی
نمودند حکم اعدامش به وی فاش
به پیش از بردنش در پلچرخی

.....

از آن بعد هاشمی آن صید کفار
بُدی هر لحظه بی در فکر رگبار
بشد شب ها و روزها پشت هم طی
که این خود سخت تراز، اعدام یکبار

.....

چه زندان مَخوف است پلچرخی
ز نامش در هراس، مردم عمومی
شدی منزلگه استاد مظلوم
برای سال ونیم و چند صباحی

.....

بودش در پلچرخی یک قومندان

به اسم، سید عبدالله، یک خر نادان
نمودی ظلم بی حد، برگرفتار
زخون آشامیش، مخلوق ترسان

.....

به آخرمرد غازی سید اکبر
گذشت ازجان نموده قصد نوکر
به یک جانانه حمله بر سراو
دریده بطن وی را آن دلاور

.....

پس ازیک موعدی بودن به زندان
رها شد هاشمی از قید دونان
ز زندان پلچرخی رها شد
برفت زندان کابل با عزیزان

.....

گذشت چند ماهی، آن استاد دانا
نمود ترک وطن همچون هزارها
قبول کرد رنج راه راه، سه شب وروز
رهائی یافت ز شرّ جمله اعدا

.....

زپاکستان روانه شد اروپا
از آنجا راهی کازابلانکا
پس از تدریس چهارده سال در آن ملک
به امریکا مهاجر، دُرّ والا

.....

اجل آخر رسید در وقت موعود
برفت دکتور حاذق نزد معبود

مگر افسوس که خاکش شد به غربت
ندیده کشورش، بی جنگ و بی دود

.....

غریق رحمت کن، یارب! عثمان
بده صبر جمیل اعوان و دوستان
نما راهی نارت ظالمان را
ز خلق و پرچم و از خصم افغان

.....

نماید "حیدری" از دل و از جان
دعای مغفرت بهر عزیزان
برای جمله خدمتگار میهن
زهر قوم و قبیله مردم مان

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۵، ۱، ۲۰۱۶، سدنی، آسترالیا
* - وزارت داخله